

مطالعات اسلامی: تاریخ و فرهنگ، سال چهل و سوم، شماره پیاپی ۸۶/۴،
بهار و تابستان ۱۳۹۰، ص ۹۳-۸۳

الحاکم فاطمی و ذمیان قبطی بررسی موردی اسلام‌پذیری و ارتداد قبطیان*

دکتر معصوم‌علی پنجه / استادیار واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی^۱
دکتر محمدعلی کاظم بیگی / دانشیار دانشگاه تهران^۲
دکتر هادی عالم‌زاده / استاد واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی^۳

چکیده

پدیده گروش به اسلام در سرزمین‌های فتح شده به دست عربان مسلمان از جمله موضوعات مبهم و مناقشه برانگیز در مطالعات تاریخ اسلام است. بخش عمده‌ای از دگرگونی اجتماعی قبطیان در مصر اسلامی به تغییر دین آنان از مسیحیت به اسلام باز می‌گردد. تبدیل تدریجی این گروه از اکثریت به اقلیتی تحت حاکمیت مسلمانان فرآیند پیچیده‌ای بود، زیرا مسلمانان نه با اخراج قبطیان بلکه با تغییر دین آنان در این سرزمین تبدیل به اکثریت شدند. روزگار خلافت الحاکم بامرالله فاطمی، شاهد تغییر آیین شمار بسیاری از مسیحیان قبطی به اسلام بود. گروش قبطیان در این دوره ریشه در فشارها و محدودیت‌های سیاسی، اجتماعی و مذهبی داشت که از سوی خلیفه بر جامعه قبطی تحمیل شد. با وجود این فرآیند اسلام‌پذیری اینان کامل نشد، چرا که پس از رفع اجبار از نوکیشان بسیاری از آنان از مسلمانی انصراف دادند و به مسیحیت بازگشتند.

کلیدواژه‌ها: گروش به اسلام، اسلام‌پذیری قبطیان، ارتداد قبطیان، الحاکم فاطمی.

*. تاریخ وصول: ۱۳۹۰/۵/۱۰؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۰/۱۲/۲۱.

۱. نویسنده مسئول: Email: panjeh@srbiau.ac.ir

2. Email: mabeghi@ut.ac.ir

3. Email: alemzadeh@tpf-iau.ir

دو قرن حکومت فاطمیان (۳۵۸-۵۶۷ هـ) در مصر برای جامعه قبطی توأم با آرامش، آزادی و ثبات نسبی بود. اگر چه در منابع تاریخی گزارش‌های بسیاری از زندگی و فعالیت‌های این جامعه و مناسبات آن با مسلمانان و حکومت فاطمی ثبت شده است، ولی کوشش آشکار و سازمان یافته‌ای در جهت تغییر دین گسترده قبطیان چه از طریق تبلیغ یا اجبار در این منابع مشاهده نمی‌شود (Gellens, 3/939). از لحاظ نظری، گروه همه جهانیان به اسلام آرمان نهایی پیامبر اسلام (ص) بود؛ اما بنا بر سیره وی و بسیاری از خلفای مسلمان هیچ اجبار و الزام مستقیمی برای گروه غیر مسلمانان به اسلام وجود نداشت. در طول تاریخ اسلام بندرت دیده شده که غیر مسلمانان تحت فشار مستقیم حاکمان مسلمان ناچار به پذیرش اسلام شوند. در این میان تنها چند مورد در تاریخ گزارش شده، که اقدامات الحاکم فاطمی (حک: ۳۸۶-۴۱۱ هـ) از آن موارد است، که نباید آن را به حساب اسلام و اکثریت مسلمانان گذاشت. این سخن از سوی برخی نویسندگان مسیحی نیز تأیید شده است. از جمله جرجی زیدان (د. ۱۹۱۴ م) نویسنده معاصر مسیحی عرب در قضاوتی صریح و منصفانه درباره الحاکم فاطمی آورده است: «... شاید وی ظالم‌ترین حکمران مسلمان نسبت به مسیحیان در تمام دوره تمدن اسلام باشد ولی این ستم و رنج را نباید ناشی از تمدن اسلام دانست زیرا مرد دیوانه نادانی از پیش خود به آن مبادرت کرد» (زیدان، ۷۶۹). در این جستار چرایی و چگونگی اسلام پذیری و ارتداد قبطیان در این دوره و پیامدهای آن بررسی می‌شود.

زمینه: الحاکم و قبطیان

دوران الحاکم با فشارها و محدودیت برای ذمیان همراه بود. این مضایق در چهار زمینه متوجه قبطیان می‌شد: ۱. عزل و قتل نخبگان/ دیوانیان ۲. ویرانی کلیساها و دیرها ۳. محدودیت در پوشش ۴. محدودیت در برگزاری اعیاد و آیین‌ها.

مقریزی به هنگام گفتگو از دوره بطریقی زحاریس/ زخاریا (بطریق شصت و چهارم، دوره بطریقی: ۳۹۳-۴۲۱ هـ) از سختی‌های بی سابقه‌ای که در این سال‌ها

گریبانگیر مسیحیان شده بود، سخن گفته و در تعلیل و ریشه یابی این سختی‌ها آورده است: «بسیاری از ایشان در امور دولتی چنان پیش رفتند که به وزارت رسیدند و به سبب گستردگی احوال و کثرت اموال به تفاخر پرداختند و بر گستاخی بسیار ورزیدند و بر زیان و مکرشان علیه مسلمانان افزودند. پس الحاکم که به هنگام غضب بر خویش تملکی نداشت، بر ایشان خشم گرفت، پس عیسی بن نسطورس نصرانی را که در این زمان جایگاهی در حد وزارت داشت دستگیر کرد و گردنش را بزد» (مقریزی، خطط، ۱۰۰۷/۴). قتل ابن نسطورس در دومین سال خلافت الحاکم به وقوع پیوست (۳۸۷ هـ) (انطاکی، ۲۳۸؛ مقریزی، اتعاظ، ۶/۲؛ برای موارد دیگر نک: مقریزی، همان، ۱۴/۲-۱۸، ۴۴، ۲۶، ۸۱، ۸۴، ۷۶-۸۵؛ انطاکی، ۲۸۶، ۲۸۰).

نخستین گزارش از ویرانی کلیساها در دوره الحاکم به سال ۳۹۲ یا ۳۹۳ هـ بر می‌گردد که حاکم دستور بنای جامع راشده را در محلی داد که از پیش در آنجا کلیسایی قرار داشت (مقریزی، همان، ۴۴/۲؛ نویری، ۱۷۶/۲۸-۱۷۷). در ۳۹۴ هـ دو کلیسای دیگر در همسایگی این جامع که یکی به یعقوبیان تعلق داشت و دیگری از آن نسطوریان بود، ویران شدند (همانجا؛ مقریزی، همان، ۴۸/۲؛ ابن ابیک دواداری، ۲۷۰/۶). این ماجرا تا ۴۰۳ هـ ادامه داشت. در طی این سال‌ها کلیساها و دیرهای متعددی در سرتاسر مصر و حتی در دمشق و بیت المقدس ویران شدند (برای نام کلیساها و دیرهای ویران شده نک: انطاکی، ۲۷۹، ۲۸۲-۲۸۳، ۲۹۷-۲۹۹؛ مقریزی، اتعاظ، ۴۴/۲، ۴۸، ۷۹، ۸۱؛ خطط، ۱۰۰۸/۴؛ ابوصالح ارمنی، ۶۳، ۱۳۱). در برخی موارد تنها به ویرانی کلیساها اکتفا نشد؛ بنا بر روایت انطاکی (۲۷۹) پس از ویرانی کلیسای مریم القنطره در فسطاط، سیاهان، غلامان و اوپاش دست به تخریب و نیش قبور موجود در اطراف کلیسا زدند (نیز نک: همو، ۲۸۳). در روایتی مشابه ابوصالح ارمنی (۶۳) آورده است که در ویرانی کلیسای ابطلین، توده‌ها اقدام به نابودی تابوت‌های مردگان کردند. فاجعه عظیم‌تر برای جامعه مسیحی مصادره موقوفه‌ها و املاک کلیساها و دیرها بود. بسیاری از این زمین‌ها به عنوان اقطاع بین سربازان تقسیم شد (برای نمونه نک: انطاکی، ۲۹۸،

۲۷۶، ۲۸۰؛ مقریزی، *آتعاظ*، ۹۴/۲، ۹۵).

در باب نوع پوشش ذمیان نیز محدودیت‌هایی اعمال شد. در ۳۹۵ هـ الحاکم دستور داد که ذمیان غیار بپوشند و زنار ببندند و عمامه‌های مشکی بر سر بگذارند (مقریزی، *آتعاظ*، ۵۳/۲؛ انطاکی، ۲۵۶). به روایت مقریزی (همانجا) رنگ سیاه از این روی برگزیده شد که شعار عباسیان غاصب بود، اما ظاهراً این دستور چندان جدی گرفته نشد؛ زیرا بارها تجدید گردید چنان که در صفر ۳۹۹ هـ بر لزوم اجرای مقررات مذکور و تنبیه متخلفان تأکید شد (مقریزی، همان، ۷۶/۲). در همان سال جامعه ذمیان مصر محدودیت‌های دیگری را نیز تجربه کرد: مقرر شد برای تمییز مسلمانان از غیر مسلمانان در حمام‌ها، مسیحیان بر گردن خویش صلیب بیاویزند و یهودیان زنگوله (جلجل) (انطاکی، ۲۷۸؛ ابن سعید، ۵۳). سختگیری در اجرای این مقررات در سالهای ۴۰۰ و ۴۰۱ هـ به اوج رسید، بویژه تأکید شد زنارها و عمامه‌ها می‌بایست کاملاً سیاه و خالی از هر رنگ دیگری باشد (مقریزی، *آتعاظ*، ۸۵، ۸۱/۲؛ انطاکی، ۲۸۹). در واقع هدف آن بود که غیر مسلمانان از مسلمانان کاملاً متمایز شوند. به سال ۴۰۳ هـ فرمانی جدید همراه با محدودیت‌های بیشتر برای اهل ذمه صادر شد که در آن افزون بر مقررات پیشین، بر لزوم جدایی حمام‌های ذمیان از حمام‌های مسلمانان تأکید شده بود. بنا بر این فرمان، دیگر انداختن صلیب چوبی به گردن تنها به حمام محدود نمی‌شد. همچنین دستور دیگری مبنی بر تمایز مسلمانان از ذمی‌ها از سوی الحاکم صادر شد. او ذمیان را از سوار شدن بر اسب بازداشت و آنها را به سوار شدن بر قاطر با پالان چوبی مجبور کرد (انطاکی، ۲۹۵؛ مقریزی، همان، ۹۳/۲-۹۴؛ ابن سعید، ۵۲-۵۳؛ ابن حماد، ۸۳-۸۴).

الحاکم در برگزاری برخی از اعیاد نیز برای مسیحیان محدودیت‌هایی ایجاد کرد. به عنوان نمونه در رجب سال ۳۹۸ مسیحیان را از تزئین کلیساها در عید شعانین که رسمی رایج بود، منع کرد. سرپیچی از این فرمان موجب دستگیری گروهی از مسیحیان، جمع آوری تزیینات از کلیساها و آتش زدن صلیب‌ها شد. گفتنی است که

این دستور به شهرهای دیگر نیز ابلاغ شده بود (مقریزی، همان، ۷۱/۲؛ انطاکی، ۲۷۵-۲۷۶). این سیاست در سالهای بعد هم ادامه یافت. در ۴۰۰ هـ یا ۴۰۱ هـ از برگزاری عید غطاس و آیین‌های ویژه آن در ساحل نیل ممانعت به عمل آمد (همو، ۲۸۱-۲۸۲؛ مقریزی، آتعاظ، ۸۶/۲) و در ۴۰۲ هـ هم گردهمایی مسیحیان برای عید صلیب ممنوع گردید (همو، ۹۸/۲).

اسلام‌پذیری قبطیان

واکنش قبطیان در قبال محدودیت و فشارهای الحاکم واکنشی منفعلانه بود. آنان دو راه در پیش داشتند؛ پذیرش اسلام یا مهاجرت به قلمرو بیزانس. بسیاری راه نخست را در پیش گرفتند. در سال ۴۰۳ ق به روایت مورخ مسیحی انطاکی «بسیاری از کاتبان رده بالا و عاملان و جز ایشان از مسیحیان اسلام آوردند» (فاسلم کثیر من شیوخ الکتاب والمتصرفین و غیر هم من النصارى) و مردمانی بسیار (خلق کثیر) از توده‌های ایشان نیز از آنان پیروی کردند و جماعتی از یهود نیز اسلام آوردند (انطاکی، ۲۹۷). به روایت مقریزی در آن زمان گروهی (علاء) از کاتبان مسیحی و جز ایشان اسلام آوردند (مقریزی، آتعاظ، ۹۴/۲).

اما قضیه مسیحیان مصر در دوران الحاکم بدین ختم نشد؛ فشارها و سختگیری‌ها بر آن گروه از ایشان که بر دین خود باقی مانده و اسلام نیاوردند افزایش یافت. افزون بر تهدید به مرگ، خانه‌های گروهی از کاتبان و عاملان که پنهان شده بودند، غارت گشت و املاکشان مصادره گردید. به روایت انطاکی، همین موجب گردید که «بسیاری از ایشان اسلام آوردند (اسلم اکثرهم) و برخی دیگر نیز پیروی کرده و بدیشان ملحق شدند و جز چند نفر کسی دیگر باقی نماند» (انطاکی، همانجا). به روایت مقریزی (همانجا)، «چون فشار بر ایشان افزایش یافت بسیاری از ایشان تظاهر به اسلام کردند». همو در جایی دیگر (خطط، ۱۰۰۹/۴) می‌آورد: «و در این حوادث بسیاری از مسیحیان اسلام آوردند». به روایت مورخ مسیحی ابن عبری، الحاکم «اهل ذمه را فرمان داد که

همه باید مسلمان شوند یا به مأمن خویش روند... به ناچار بسیاری از ایشان اسلام آوردند» (ابن عبری، ۲۵۱ نیز نک: ابن اثیر، ۳۱۷/۹). ظاهراً این فرآیند تنها مربوط به پایتخت بود یا آن که در شهرهای دیگر تغییر دین بندرت صورت می‌گرفت. زیرا در غیر این صورت در منابع به آن اشاره می‌شد. به هر روی آمار دقیقی از شمار گروندگان به اسلام در دست نیست. جدای از این، پرسش مهم در رابطه با مذهبی است که این نوکیشان بدان می‌گرویدند آیا اینان مذهب حاکمان فاطمی یعنی اسماعیلیه را برمی‌گزیدند یا مذهب قاطبه مسلمانان مصر یعنی مذهب سنی را. اگر چه مصلحت اندیشی و فایده‌گرایی حکم می‌کند که اینان اسماعیلی شده باشند؛ اما متأسفانه منابع در این زمینه هیچ اطلاعی به دست نمی‌دهند.

پیامد: ارتداد

آیا تغییر دین‌های صورت گرفته در دوره الحاکم تغییر دین‌های اصیل و حاصل آگاهی و انتخاب داوطلبانه بود؟ آیا نو مسلمانان قبطی خود را ملزم به رعایت احکام و شعائر اسلامی می‌دانستند؟ پاسخ منابع به این پرسش‌ها منفی است.

برای توصیف تغییر دین به اسلام فعل «اسلم» به معنای پذیرش، اطاعت و تسلیم به کار می‌رود؛ از این روی اسلام آوردن مساوی است با تسلیم شدن در برابر خداوند و اطاعت از وی. اگر چه ذکر «شهادتین» شرط لازم برای ابراز علنی تغییر دین به اسلام است (عزتی، ۹۷-۱۰۱؛ بولت، ۳۷) اما شرط کافی نیست. اساساً تغییر دین، جا به جایی / جایگزینی مجموعه ای از باورها، شعائر و عبادات دینی با مجموعه ای دیگر است. برخی تغییر را به دگرگونی ناگهانی و رادیکال در اعتقادات، رفتارها و تعلقات افراد محدود می‌سازند و برخی دیگر آن را امری تدریجی که در طول زندگی شخص رخ می‌دهد، می‌شمرند (Rambo, "Conversion", 4/7, *Encyclopedia of Religion*). از سوی دیگر باید توجه داشت که در جوامع پیشامدرن، دین نه تنها یک مرام، بلکه هویت، قانون و در واقع یک روش زندگی بود. بنابراین با تغییر دین، روش زندگی تغییر می‌یافت و تبعات چنین تغییری کلیه امور فردی و اجتماعی،

از نام و لباس تا قوانین مربوط به ازدواج، طلاق و وراثت، عادات و رفتار اجتماعی را در برمی گرفت (Humphreys, 275). درون هر سنت دینی، تغییر دین «خوب» و «بد» یا «صحیح» و «ناصحیح» وجود دارد. مناسک ویژه ای نیاز است، انگیزه‌ها ارزیابی می‌شود، عقاید در نظر گرفته می‌شود و پیامدها تعیین می‌گردد (Rambo, "Theories...", 264). ارزیابی فرآیند تغییر دین به میزان تأثیر آن در جوانب مختلف زندگی گرونده / گروندگان و شمول تغییرات صورت گرفته، بستگی دارد. در تغییر دین‌های اصیل و موثق، گروندگان می‌بایست، ابعادی از زندگی‌شان را طبق توصیه‌ها و تحریم‌های جوامع مذهبی خاص تغییر دهند. این جنبه‌ها حوزه‌های عاطفی، عقلی، اخلاقی، مذهبی و اجتماعی-سیاسی را در بر می‌گیرد. از همین روی پیامد تغییر دین گسترده، تغییرات عمیقی در عرصه‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است. به عبارت دیگر روش‌های زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی یک ملت دستخوش تحول عمیق و عظیمی می‌شود. در این مرحله مشارکت در آداب و شعائر انتظار می‌رود، و همین موجب تحکیم باورها و نیز روابط گرونده / گروندگان می‌شود (Rambo, *Understandig...*, 142ff). در مورد آداب و شعائر اسلام به عنوان نمونه می‌توان از اختیار کردن نامی جدید، پوشیدن لباس‌های خاص یا شرکت در برخی مناسک مانند نماز جماعت، جمعه و عیدین و حج یاد کرد.

در واپسین سال حکومت الحاکم ورق برگشت. وی در فرمانی عجیب و کم سابقه خلاف شریعت اسلامی به نوکیشان قبطی اجازه داد تا به دین پیشین خویش بازگردند (ابن مقفع، ۲/۱۳۵). بازگشت بسیاری از نوکیشان به مسیحیت نشان از آن دارد که گروه آنان به اسلام از سر مصلحت و برای گریز از فشارها و محدودیت‌ها بوده است. آنان نه تنها به احکام و شعائر اسلامی پایبند نبودند، بلکه در خانه‌هایشان و در خفا به شیوه نصارا عبادت می‌کردند. بودند کسانی که نام اسلامی اختیار کردند، قرآن آموختند و به حج رفتند و آداب مسلمانی را تمام و کمال به جای آوردند؛ اما مرتد شدند. به عنوان نمونه دو مورخ مسلمان و مسیحی معاصر، مسیحی (د. ۴۲۰ هـ) و انطاکی (د. ۴۵۸ هـ) از قبطی نو مسلمانی نامور به ابو زکریا یاد کرده‌اند (مسیحی، ۲۱۱-

۲۱۲؛ انطاکی، ۳۷۵-۳۷۶؛ نیز نک: مقریزی، *أتعاض*، ۱۳۶/۲) که در مسلمانی چنان پیش رفت که به دست خویش حدیث و فقه می‌نگاشت و قرآن تلاوت می‌کرد و پیوسته ملازم مسجد بود و حتی حج گزارد؛ اما سپس مرتد شد و به مسیحیت بازگشت. ارتداد وی سبب خیزش گروهی از مسلمانان شد؛ او را به شرطه فسطاط (*الشرطه السفلی*) بردند. ده روز در بند بود تا به اسلام بازگردد. مجادله و تهدید نیز در وی اثر نکرد. از وی نقل شده است که می‌گفت: جادوی پیامبر شما در من اثر نمی‌کند (ما عمل فی سحر نبیکم) (مسبّحی، همانجا؛ مقریزی، همانجا). در فرجام در حالی گردنش بزدند و کالبدش به آتش بسوزانند که به روایت انطاکی (۳۷۶) از این کار شاد و خندان بود (فرح مسرور ضاحک الی ان قتل). البته غالب مرتدان سرنوشتی بهتر از ابو زکریا و موردی دیگر (مسبّحی، ۲۲۱) داشتند و از ناحیه حکومت و مردم به ایشان آزاری نرسید و جانشان در امان ماند.

جریان بازگشت به مسیحیت پس از مرگ الحاکم و با روی کار آمدن ظاهر (حک: ۴۱۱-۴۲۷هـ) شدت گرفت. بسیاری از محدودیت‌ها لغو شد و مسیحیان اجازه یافتند که کلیساهای ویران شده را بازسازی کنند و موقوفه‌های آنها نیز برگشت داده شد (انطاکی، ۳۷۴-۳۷۵).

پیامد: مُسْلِمَانِی

در جریان دست کشیدن از اسلام، همه نو مسلمانان به دین مسیحیت بازنگشتند. برخی از اینان ترجیح دادند به دین جدید وفادار بمانند؛ اما از سوی جامعه اسلامی به عنوان مسلمانانی راست کیش پذیرفته نشدند. این معنا از عنوانی که برای اشاره بدانان به کار می‌رفت، یعنی تعبیر «المُسْلِمَانِی» مستفاد می‌شود (برای برخی نمونه‌ها نک:

۱. این عمل یادآور شگردی است که اهل کتاب / یهودیان در مدینه برای مشوب ساختن ذهن مسلمانان به کار می‌بستند و در قرآن (آل عمران، ۷۲) بدان تصریح شده است: «...أمّنوا باللّٰذی انزل علی الذّٰین امنوا وجه النّهار واکفروا اخره لعلهم یرجعون». در حالی که انطاکی (۳۷۵) نقل می‌کند که به ابوزکریا اجازه داده شد از اسلام دست بردارد (اذن له بالعودة الی النّصرانیة)، مسبّحی در این زمینه سکوت می‌کند.

مسیحی، ۲۱۵، ۲۳۲). این واژه را که بار معنایی توهین آمیزی دارد، می‌توان به «مسلمان نما» ترجمه کرد. البته این تعبیر و به ویژه صورت جمع آن یعنی «المَسَالِمَه» بعدها و در عصر ممالیک رواج بسیاری یافت (برای نمونه نک: نویری، ۳۲/ ۲۲۹، ۲۱۳؛ مقریزی، خطط، ۵۶۶/۴؛ سلوک، ۱۷۳/۲). ظاهراً کاربرد این واژه برای قبطیان به سده نخست هجری باز می‌گردد. نخستین بار واژه «مَسَالِمَه» را در جمله ای از معاویه که مقریزی آن را ذیل گفتاری با عنوان «ذکرُ اخلاقِ اهلِ مصر و طبائِعهم و آمزجتهم» روایت کرده است، می‌توان یافت: «قال مُعاویة بن ابي سُفیان: وَجَدْتُ اهلَ مصرَ ثلاثةَ اصناف: فثلثُ ناس، وثلثُ اشبهَ الناس بالناس، و ثلثُ لا ناس. فاما الثلث الذين هم الناس فالعرب، و الثلث الذين يُشبهون الناس فالموالي و الثلث الذين لا ناسَ المَسَالِمَه، یعنی القبط» (مقریزی، خطط، ۱۳۲/۱). این روایت خود گویای نوع نگاه دسته‌ای از مسلمانان به قبطیان و بار توهین آمیز این واژه است. در هر صورت بر ساختن واژه‌ای برای اشاره به افرادی که اسلام آورده بودند و در زمره مسلمانان شمرده می‌شدند حکایت از آن دارد که از دیدگاه مسلمانان آن دوره در «اسلام پذیری» اینان جای شک و شبهه وجود داشت و در واقع اینان به ظاهر مسلمان و در باطن مسیحی بودند.

اگرچه گروه اجباری قبطیان به اسلام برای مدتی بر زندگی اجتماعی و دینی آنان تأثیر گذاشت و برای ایشان از لحاظ عاطفی و روانی نمی‌توانست عاری از تبعات منفی باشد؛ اما در «رشد و گسترش جامعه اسلامی» که برخی از پژوهشگران (بولت، ۱۲۴) از آن به عنوان نخستین پیامد گروه به اسلام در دوره میانه یاد می‌کنند، تأثیری نداشت، زیرا این تغییر آیین را دوامی نبود و با تغییر سیاست الحاکم، گروندگان به دین خود بازگشتند.

نتیجه

در طی روزگار خلافت الحاکم فاطمی بسیاری از مسیحیان قبطی به ویژه

پایتخت‌نشینان از مسیحیت به اسلام گرویدند. این گروه اما از گروه صوری فراتر نرفت. در پی برخی فشارهای سیاسی و محدودیت‌های اجتماعی که با شکنجه و قتل نخبگان مسیحی، نابودی بسیاری از مؤسسات دینی قبطیان و برقراری مقررات محدودکننده و تحقیرآمیز همراه بود، بسیاری از قبطیان برای رهایی از این فشارها و محدودیت‌ها و حفظ مناصب و دارایی‌های خویش و از همه مهمتر رهایی از خطر مرگ ناچار به تسلیم و پذیرش اسلام شدند؛ اما فرآیند اسلام‌پذیری اینان کامل نشد، چرا که پس از رفع اجبار از نوکیشان بسیاری از آنان از مسلمانی انصراف دادند و به مسیحیت بازگشتند. از این روی می‌توان نتیجه گرفت که فرآیند تغییر دین در این دوره فرآیندی ناتمام و ناقص بود و در فرآیند کلی گسترش اسلام در مصر سهم چندانی ایفا نکرد.

کتابشناسی

- ابن ابیک دواداری، ابو بکر بن عبدالله، *الدر المضية في اخبار الدولة الفاطمية (من كنز الدرر وجامع الغرر)*، ج ۶، به كوشش صلاح الدين منجد، مطبعة لجنة التأليف و الترجمة والنشر، قاهره، ۱۹۶۱.
- ابن اثیر، *الكامل في التاريخ*، دارصادر - داربيروت، بيروت، ۱۹۶۵.
- ابن حماد صنهاجي، ابو عبدالله محمد، *تاريخ فاطمیان (اخبار ملوك بنی عبید و سیرتهم)*، ترجمه حجت الله جودكي، اميركبير، تهران، ۱۳۷۸.
- ابن سعید الاندلسی، *النجوم الزاهرة في حلي حاضرة القاهرة*، القسم الخاص بالقاهرة من كتاب المغرب في حلي المغرب، به كوشش حسين نزار، مطبعة دارالكتب، قاهره، ۱۹۷۰.
- ابن عبري، *تاريخ مختصر الدول*، ترجمه عبدالمحمد آيتي، تهران، علمی و فرهنگي، ۱۳۷۷.
- ابن مقفع، ساويروس، *تاريخ البطاركة الكنيسة المصرية* معروف به *سير البيعة المقدسة*، جلد ۲، بخش ۲ (۸۸۰-۱۰۶۶م)، به كوشش عزيز سوريال عطيه و ديگران، جمعية الآثار القبطية، قاهره، ۱۹۴۸.
- ابوصالح ارمني، *تاريخ الكنائس و الاديرة*، به كوشش ب. اوتس، اوكسفرد، ۱۸۹۴.
- انطاكي، يحيى بن سعيد، *تاريخ الانطاكي* معروف به *صلة تاريخ اوتينا*، به كوشش عمر عبدالاسلام تدمري، جروس

بروس، طرابلس، ۱۹۹۰.

بولت، ریچارد و.، *گروش به اسلام در قرون میانه*، ترجمه محمد حسین وقار، نشر تاریخ ایران، تهران، ۱۳۶۴.

زیدان، جرجی، *تاریخ تمدن اسلام*، ترجمه علی جواهر کلام، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۴.

عزتی، ابوالفضل، *دیباچه ای بر تاریخ و فلسفه نشر اسلام*، دارالتبلیغ اسلامی، قم، بی تا.

مقریزی، تقی الدین احمد بن علی، *المواعظ والاعتبار فی ذکر الخطط والآثار*، ۴ جلد، به کوشش ایمن فؤاد سید،

موسسه الفرقان للتراث الاسلامی، لندن، ۲۰۰۲-۲۰۰۴.

_____، *اتعاظ الحنفی باخبارالائمة الفاطمیین الحنفی*، ج دوم، به کوشش محمد حلمی محمد احمد، لجنه احیا

التراث الاسلامی، قاهره، ۱۹۶۷-۱۹۷۳.

_____، *کتاب السلوک لمعرفة دول الملوک*، ج ۲، به کوشش محمد مصطفی زیاده، لجنه التالیف و الترجمة و

النشر، قاهره، ۱۹۳۴.

مسیحی، محمد بن عبیدالله، *اخبار مصر فی سنتین ۴۱۴-۴۱۵ هـ*، به کوشش ولیم ج. میلورد، الهيئة المصریه العامه

للکتاب، قاهره، ۱۹۸۰.

نویری، شهاب الدین محمد بن عبدالوهاب، *نهاية الارب فی فنون الادب*، ج ۲۸ به کوشش محمد محمد امین، ج

۳۲، به کوشش فهیم محمد علوی شلطوت، دارالکتب والوثائق القومیه، قاهره، ۲۰۰۷.

Gellens, Sam I., "Egypt, Islamization of", *The Coptic Encyclopedia*, ed: A.S.Atiya, MacMillan, NewYork,1991,V.3, pp.936-941.

Humphreys, Stephen R, *Islamic History: A Framework for Inquiry*, Princeton University Press, Princeton,1991.

Rambo, Lewis R., "Theories of Conversion: Understanding and Interpretig Religios Change", *Social Compass* 69(3) , 1999, pp.259-271.

_____, "Conversion", *Encyclopedia of Religion*, First Edition, ed. Mircea Eliade, Macmillan, New York,1978, V.4,pp.73-79.

_____, *Understandig Religious Conversion*, New Haven, Conn., 1993.